روزنامه شرق

سیاست . روزنامه

قوام در عمل ماکیاولیست بود — صفحه ۸

تاریخ ایران به روایت مورخان انگلیسی — صفحه ۹

صلح سبز پشت میله‌ها — صفحه ۱۰

گفت‌وگو با مراد ثقفی درباره ریشه‌های برآمدن احمدی‌نژاد

سیاست بدون قانون «رینگ بوکس» می‌شود



عکس: عباس کوثری، شرق



آمنه شیرافکن

گفت‌وگو با «مراد ثقفی» قرار بود پیرامون بررسی ریشه‌های برآمدن محمود احمدی‌نژاد متمرکز شود. او بر این باور است که تحلیل‌های موجود در این زمینه با تمرکز بیش از حد بر حوزه اقتصادی، اصل مساله را نادیده گرفته: «بیش از آنکه امر اقتصاد در شکل‌گیری احمدی‌نژاد تاثیرگذار باشد، شیوه شکل‌گیری «امر سیاسی» در ایران، در بروز این پدیده موثر بوده.» به همین دلیل محور گفت‌وگو حول سیاست می‌چرخد، بی‌آنکه بخواهیم ریشه‌های اقتصادی را نادیده بگیریم. اما طرح بحث زمینه‌های سیاسی برآمدن احمدی‌نژاد، آن هم از باب چگونگی شکل‌گیری «امر سیاسی» باعث شد تا بحث به دولت نوپای روحانی نیز کشیده شود. اگر وجه بارز دولت احمدی‌نژاد شکل دادن امر سیاسی بیرون از زمینه قانونی بود، ثقفی از دولت روحانی می‌خواهد شرایطی را فراهم آورد تا «امر سیاسی» بر زمینه قانونی شکل بگیرد. به‌عنوان مثالی ساده وی بر این نظر است که اگر ورود به «فیس‌بوک» برای میلیون‌ها شهروند ایرانی ممنوع است، «محمدجواد ظریف» و دیگر وزرای فیس‌بوک‌نویس این امر غیرقانونی را انجام ندهند و اگر فیس‌بوک شبکه اجتماعی مفیدی است، شخص رییس‌جمهوری برای رفع فیلترینگ و قانونگذاری در این زمینه ورود پیدا کند. البته او کارنامه همین چندماهه کوتاه «حسن روحانی» را مفید و به سمت اهمیت‌دادن به «امر سیاسی» تعبیر می‌کند؛ از تعامل بین‌المللی گرفته تا اعلام اراده برای پایان‌دادن به ماجرای دانشجویان ستاره‌دار و آزادی تعدادی از زندانیان و نامه‌نگاری با سران کشورهای جهان. ثقفی در بخش‌های مختلف این گفت‌وگو رخدادهای روز را مورد تاکید قرار داده، به ویژه آنجا که نوبت به دولت روحانی می‌رسد، بر تلاش برای قانون‌گذاری در حوزه فعالیت سیاسی و حرکت دولت یازدهم بر مدار قانون تاکید دارد. او یکی از ضعف‌های بنیادین شکل‌گیری امر سیاسی در کشور را ارجاع به مفهوم «خطوط قرمز» می‌داند. یعنی مسایلی که ورود به آنها ممنوع است بدون آنکه قانون آنها را منع کرده باشد. امری که به نابرابری سیاسی میان شهروندان می‌انجامد. به باور ثقفی اگر در سال‌های پیش‌رو بر قانونی‌کردن فضای فعالیت سیاسی تاکید نشود، هیچ پیشرفتی ممکن نخواهد بود و همه‌چیز برگشت‌پذیر است و به محض اینکه پایه‌های اجتماعی‌مان را از دست بدهیم، گروه اجتماعی و سیاسی بی‌نام و نشان که در نتیجه همه تلاششان را در از بین بردن نهادهای قانونی و منزلتی به کار خواهند گرفت، بار دیگری روی کار خواهند آمد. برای جلوگیری از این معضل، لازم است تا توافقی عمومی بر سر چگونگی شکل‌دهی به امر سیاسی صورت گیرد و این‌کار جز تلاش برای از میان برداشتن خلأهای قانونی در این زمینه و تاکید بر عمل زمینه قانونی راه دیگری متصور نیست. ضعف زمینه سیاسی است که باعث می‌شود عوامل اقتصادی بتوانند نقشی چنین مخرب ایجاد کنند.

امروز تقریبا همه طیف‌های سیاسی از پایان‌یافتن دوران ریاست احمدی‌نژاد احساس خوشحالی یا حداقل آرامش می‌کنند. به نظر شما چه عواملی باعث بر آمدن احمدی‌نژاد شد؟

به نظرم این سوال یک مقدمه دارد که شاید به دلیل همین امر که همگی از پایان آن دوره خوشحال هستند طرح نمی‌شود. یعنی اینکه ما از خود نمی‌پرسیم که عوامل برآمدن چه چیزی یا چه پدیده‌ای را می‌خواهیم برشماریم. از این رو برای آنکه بعد در بحث دچار مشکل نشویم، اجازه بدهید من آن مقدمه را از دید خودم بگویم. به نظر من آن پدیده به طور خیلی خلاصه این است که احمدی‌نژاد از میانگین استانداردهای موجود دولتمردان کشور، بسیار پایین‌تر بود. یعنی حتی در میان طیفی که او را برکشید نیز شما می‌توانید ده‌ها نفر را نام ببرید که از وی بهتر، توانمندتر، مودب‌تر، محترم‌تر و مملکت‌دارتر بودند. در نتیجه سوال این است که چه اتفاقی می‌افتد که در کشوری یک نفر که از میانگین سیاستمداران پایین‌تر است به ریاست می‌رسد. گاهی شما مملکتی دارید که تازه برای نخستین‌بار مجلس تاسیس کرده یا تازه با پدیده دولت مدرن آشنا شده، یا سرد و گرم روزگار را نچشیده، یا ده‌ها و صدها تجربه دیگر را ندیده است. خوب در این صورت استعدادی ندارد که یک چنین نفری را در یک چنین جایگاه حساسی بنشاند. اما ایران ما بیش از صد سال است که با سیاست مدرن، با شهرنشینی، با پدیده قانونگذاری، با دولت به معنای مدرن آن آشناست و به واسطه اینها نظم عمومی خویش را سامان می‌دهد. چطور می‌شود که ناگهان چنین افتی پیدا می‌کند.

اینکه «احمدی‌نژاد» در شرایطی میهمان عرصه سیاسی ایران شد که خیلی‌ها او را پایین‌تر از سطح استاندارد سیاست در ایران می‌دانستند قبول. حالا چه عواملی باعث شدند که سیاست ایران چنین سمت‌وسویی بگیرد و بعد از این همه سال، فردی مانند «احمدی‌نژاد» بتواند در صحنه سیاسی کشور چنین قدرت‌نمایی کند؟ اغلب تحلیلگران به عوامل اقتصادی برآمدن وی اشاره می‌کنند و در حاشیه‌ماندن گروه‌های گسترده‌ای از مردم را در دوران بازسازی و اصلاحات به‌عنوان مهم‌تریم عامل این اتفاق بر می‌شمارند.

حق با شماست، در این زمینه اغلب بحث زمینه اقتصادی را به‌عنوان عامل اصلی بازگو می‌کنند. یعنی می‌گویند که شرایط و خاستگاه طبقات فرودست چنین بوده یا اینکه حاشیه‌ها جذب گفتار احمدی‌نژاد شدند، یا شکاف طبقاتی آن دوران، افراد را به سمت این انتخاب کشاند. این بحث یک جنبه ناپیدای«اهانت‌آمیز» دارد که فقط به آن اشاره می‌کنم و شاید در فرصت دیگری بتوان بازش کرد. ببینید این ادعا به‌طور ضمنی می‌گوید که«مردم» یا «طبقات فرودست» یا«حاشیه‌ها» فقط به‌واسطه خواسته‌های مادی و اقتصادی‌شان جلب این یا آن کاندیدا می‌شوند.«مردم» در این گفتار یک توده بی‌نام و نشانی است که در نهایت یا در همان«آخرین تحلیل» بر اساس نیازهایی از نوع اقتصادی- که البته منظور هم همان حداقل معیشت است- تصمیم می‌گیرند. جالب آنکه معمولا کسانی این نوع توضیحات را می‌دهند که در تئوری خیلی هم برای«مردم» جایگاه والایی قایلند. گویا متوجه نمی‌شوند که خواسته و ناخواسته دارند آن نیرویی را که فاعل تغییرات جدی می‌دانند به سطح نازلی از شعور سیاسی متهم می‌کنند. اما از این وجه ماجرا که بگذریم، بنده هم موافقم که باید به مشکلات اقتصادی که باعث فعال شدن شکاف‌هایی در جامعه می‌شوند و انسجام آن را به خطر می‌اندازد خیلی جدی اندیشید. اما حتی در این تحلیل نیز باید حواسمان باشد که بحث اقتصادی، بحث زمینه است و زمینه، اگر هم یکی از عوامل توضیح‌دهنده یک پدیده سیاسی باشد توجیه‌کننده آن نیست. ببینید در انتخابات سال ۸۴ هم در جناح اصلاح‌طلب و هم در جناح اصولگرا کاندیداهایی را داشتیم که به نظر من خیلی روشن‌تر و جدی‌تر وعده‌های پر کردن این شکاف‌های اقتصادی را می‌دادند، اما نتوانستند در خط پایانی بازی انتخابات حضور داشته باشند. ما هم در تاریخ کشورمان دوره‌های بحرانی اقتصادی داشتیم و هم مثال‌های عدیده‌ای از سایر کشورها می‌توانیم بزنیم که با مسایل اقتصادی مواجه می‌شوند اما لزوما سپری‌کردن بحران‌های اقتصادی در نهایت به برآمدن چنین افرادی ختم نمی‌شود. به نظرم برای واکاوی این ماجرا حتما باید تحلیلی سیاسی داشت.

اگر بخواهیم با ذره‌بین سیاسی به مساله برآمدن احمدی‌نژاد نگاه کنیم، تفسیر شما چیست؟ چرا خروجی سیاست در کشور ما ربع قرن بعد از انقلاب، دو دهه بعد از پایان جنگ و هشت‌سال بعد از تجربه گفتمان اصلاحات به ظهور احمدی‌نژاد ختم شد؟

تردیدی نیست که بدنه سیاسی ما بدنه ضعیفی است و متاسفانه این مجموعه برای جلوگیری از برآمدن گفتمان‌های مشابه احمدی‌نژاد ناتوان است. بدون شک در چهار سال نخست ریاست احمدی‌نژاد همه فهمیده بودند که اوضاع چطور است. سال ۸۴ که ایشان انتخاب شد برخی شوکه بودند و برخی هم امیدوار که رفتارش رو به بهبود برود. اما دیگر در پایان دوره اول، کمتر طیف و گروهی را می‌شد سراغ گرفت که حضور احمدی‌نژاد را برای مدیریت کشور مضر نداند. رفتار وی در چهارسال اول مدیریتش که در منازعه دایمی با تمامی نهادهای کشور سپری شد، رفتارش با وزرایش، با آن نیروهایی که چهارسال پیش او را برکشیده بودند و... برای همه روشن کرده بود که ادامه کار با او به صلاح نیست. اما بدنه سیاسی کشور نتوانست او را کنار بگذارد. این نشانه آشکار ضعف این بدنه سیاسی است. اما یادآوری این ضعف به خودی خود کافی نیست و حتی می‌تواند به یک نوع نگاه «شرق‌شناسانه» به خود بینجامد. در نتیجه برای پرهیز از توضیحات «اینهمانی» یا ذات‌شناسانه، یعنی اینکه ما اینطوری هستیم چون اینطوری هستیم، باید بتوان این پدیده را نقد درونی کرد. یعنی سعی کنیم ببینیم که چرا ما از پس این مشکل بر نمی‌آییم. به نظرم یکی از دلایل استمرار این مشکل را باید در چگونگی شکل‌گیری امر سیاسی در کشور دانست. اینکه امر سیاسی چگونه شکل می‌گیرد تا اولا چنین پدیده‌ای را به منصه‌ظهور برساند و دوم اینکه وقتی متوجه چنین اشتباهی شد در مدیریت کردن و تغییرش ناتوان باشد. باز هم می‌گویم، منظورم این نیست که مثلا حتما باید از طیف مقابل کسی انتخاب می‌شد تا بگوییم که ضعیف عمل نکردیم، منظورم این است که در میان خود اصولگرایان نیز شما می‌توانید ده‌ها نفر را نام ببرید که به مراتب بهتر از او بودند.

اگر «فیس‌بوک» غیرقانونی است؛ که خب برای همه غیرقانونی است و اگر نیست برای هیچ‌کس نیست.
نمی‌شود که یکی چون وزیر است و توان و زورش را دارد از آن استفاده کند و دیگران همچنان پشت در بمانند.
اگر آزاد است که آزاد است، اگر در حدوحدودی آزاد است، حدوحدودش را قانون تعیین کند

بسیار خوب، دلیل این ضعف را چه می‌دانید؟ چه چیزی باعث می‌شود که کشوری که به قول شما صد سال است با نهادهای سیاست مدرن کلنجار می‌رود و فراز و نشیب‌های جدی را در این زمینه آزموده، عاقبت به یک چنین انتخاب سیاسی‌ای می‌رسد؟

مهم‌ترین ضعف سیاسی در ایران در همه این سال‌ها، عمل نکردن بر زمینه قانون بوده. تجربه ما در دوران جنگ و چه در دوره‌های بعدی بر زمینه قانونی شکل نمی‌گیرد. یک مثال بزنم که گمان می‌کنم تقریبا همه نسبت به آن متفق‌القولند. پس از پایان جنگ و تجربه اقتصادی آن سال‌ها بسیاری به این نظر رسیدند که اصل ۴۴ قانون اساسی پاسخگوی نیازهای اقتصادی جامعه نیست. اما به جای اینکه این اصل را در راستای تغییرات به وجود آمده، بهبود دهیم و قانون را تغییر دهیم، مجمع تشخیص مصلحت تفسیری از آن را ارایه داد که نیازهایمان را تا حدودی برطرف کند.

یعنی امکان تفسیر قانون به وجود می‌آید؟

بله، وقتی قانونی عمل نمی‌کنید، باب تفسیر باز می‌شود و تفسیر به برآیند نیروها باز می‌گردد و همین‌طور است که به یکباره صحنه سیاسی ما رینگ بوکس می‌شود. مصداق این قایم به زور بودن را می‌توان در همین چند روز اخیر مشاهده کرد. وزیر امورخارجه و تعدادی دیگر از وزرا پست‌هایی در شبکه اجتماعی فیس‌بوک قرار داده‌اند. فیس‌بوکی که شهروندان عادی با گذر از فیلترینگ عضو آن شده‌اند. اگر «فیس‌بوک» غیرقانونی است؛ که خب برای همه غیرقانونی است و اگر نیست برای هیچ‌کس نیست. نمی‌شود که یکی چون وزیر است و توان و زورش را دارد از آن استفاده کند و دیگران همچنان پشت در بمانند. اگر آزاد است که آزاد است، اگر در حدوحدودی آزاد است، حدوحدودش را قانون تعیین کند. این امر در مورد بسیاری چیزهای دیگر صدق می‌کند. اصناف، نظام‌ها، سندیکا، حزب و... منظورم فقط این نیست که ظلم بالسویه عدل است. منظورم این هم نیست که عمل بر زمینه قانونی همه مشکلات را حل می‌کند. نه اما شما وقتی اصل را بر این گذاشتید که بر زمینه قانونی عمل کنید، آن‌وقت هم به تناقضات قانون با نیازهای روز پی می‌برید و هم قانون‌نویسی و قانونگذاری می‌شود منازعه اصلی در تبیین امر سیاسی. آن‌وقت آن برآیند نیروها که امروز برای تحمیل تفسیر خود مورد استفاده قرار می‌گیرد و سیاست را که علی‌الاصول آمده تا زور را از صحنه جامعه بیرون براند خود به عاملی برای تجمیع زور و نه نیرو تبدیل می‌کند.

خب اگر بخواهیم به این نمونه‌ها اشاره کنیم، قانون احزاب از همه دردسرسازتر بوده، آنقدر تفسیر رای در این قانون جا دارد که در سال‌های اخیر فعالیت حزبی به پایین‌ترین سطح خود در سال‌های گذشته رسید.

بله. ولی در این زمینه حداقل قانون هست و همین قانونی بودن باعث شده که ما متوجه شویم کار ایراد دارد. یعنی متوجه بشویم که این قانون فقط بعد از اینکه شما به یک قدرت سیاسی در جامعه تبدیل شدید است که به شما اجازه تاسیس حزب را می‌دهد و خب حالا می‌توان قانون دیگری نوشت که تاسیس حزب را آزاد بگذارد و قواعد و قوانین روشنی را هم بگذارد تا احزاب فرضا در جهت خیانت به کشور نروند. مرجع روشن و مورد اعتمادی هم برای تشخیص این موارد با همراهی همه احزاب و وکلای خوشنام ایجاد شود.

البته ما با وجود چنددهه تمرین سیاسی؛ هنوز به کارنامه مثبتی نرسیده‌ایم و انواع و اقسام محدودیت‌ها پیش روی فعالان سیاسی قرار دارد.

تفاوت سیاست با دیگر حوزه‌های دانش در آن است که سیاست دانشی کاملا تجربی است. سیاست را نمی‌شود سر کلاس یاد گرفت، باید در جمع‌های سیاسی فعالیت کنی و فوت‌وفن کار را حین تجربه بیاموزی. بیاموزی که چگونه مطالبات و خواسته‌ها را می‌توان به امری سیاسی تبدیل کرد؟ هویت‌یابی سیاسی چیست؟ و ده‌ها مبحث دیگری که فقط در عمل قابل فراگیری است. خب ما امکان این آموزش را نداشتیم و در حوزه اندیشه هم چیزهای متفاوتی را جای سیاست نشانده‌ایم. به همین دلیل است که در بسیاری موارد در حوزه تحلیل، اقتصاد را به جای سیاست می‌نشانیم. اما اگر در همین صدسال تلاشمان را می‌گذاشتیم بر عمل زمینه قانونی مطمئن هستم که به مراتب در حوزه سیاست قدرتمندتر از اینها می‌شدیم. البته به قول قدیمی‌ها ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. هنوز هم دیر نیست و شاید تجربه سیاست‌ورزی احمدی‌نژاد که اوج عمل‌نکردن بر زمینه قانون بود، همگان را به صرافت این‌کار بیندازد.

خب شاید سیاست «منطقه‌الخطر» بوده؟

بله، گفتارهای سیاسی به‌مراتب تعیین‌کننده‌تر از اقتصاد است و تحلیل اقتصادی کمتر خط قرمز دارد و نوعی ساده‌سازی موضوع هم است. ببینید فرض کنید که ما چند حزب نسبتا قوی با پایه‌های اجتماعی مشخص داشتیم. فرض کنید سندیکاهای مستقل کارگری داشتیم. فرض کنید نظام‌های صنفی خودمختار داشتیم. کانون وکلای قوی داشتیم. حتی اگر به فرض هم در یک چنین شرایطی دوران بازسازی پس از جنگ و دوران اصلاحات با حاشیه‌ای‌شدن بخشی از جامعه همراه می‌شد، فکر می‌کنید نتیجه برآمدن احمدی‌نژاد بود. به نظرم واضح است که پاشنه آشیل ما سیاست است و آن نیز تغییر نخواهد کرد مگر آنکه ما عمل بر زمینه قانونی را سرلوحه کار خودمان قرار دهیم تا امر سیاسی بتواند به‌درستی شکل بگیرد و زمینه این حرکت امروز پس از تجربه احمدی‌نژاد از همیشه بیشتر مهیاست.

فکر نمی‌کنید خیلی برای حرکت بر مدار قانون خوشبین هستید؟

ببینید شما و من هر دو روزنامه‌نگار هستیم. بزرگ‌ترین مشکل ما چیست؟ آیا اشتباه کرده‌ام اگر بگویم بزرگ‌ترین مشکل ما آن چیزهایی است که اسمش را گذاشته‌اند«خطوط قرمز»؟ آنقدر هم با این پدیده عجین شده‌ایم که هیچ‌کس از خودش نمی‌پرسد در یک کشور پیشرفته‌ای مثل ایران، مگر چیزی در سطح کلان اجتماعی جز قانون می‌تواند معرف خطوط قرمز باشد؟ به جمع‌های کوچک کاری ندارم که خطوط قرمز یا همان آداب و رسوم خود را دارند. در یک کشور، خط قرمز یعنی قانون. حال آنکه در کار ما هر روز یکی اعلام می‌کند فلان چیز خط قرمز است؛ بهمان موضوع را نمی‌شود به بحث گذاشت چون خط قرمز است. اسم این را نیاورید، عکس آن یکی را چاپ نکنید، در این قانون تردید نکنید و... چون خط قرمز است. همین داستان را در مجلس داریم، در اصناف داریم، در تشکل‌یابی داریم. خط قرمز یعنی چی؟ یعنی قانون نیست.

دولت باید مدام در امور مورد نیاز قانونگذاری کند، این قانونگذاری سیاست‌های دولت برای مردم را مشخص خواهد کرد، آن وقت اگر دیگر نهادهای نظارتی و تقنینی قانون را رد کردند یا با آن مخالف بودند؛ باز هم پیام تغییر به مردم منتقل شده. اینکه دولت روحانی در برخی امور قایل به تغییر است اما مخالفت‌هایی وجود دارد، هیچ ایرادی ندارد، مخالفت‌ها همیشه بوده اما شفافیت و اطلاع‌رسانی و اعلام اراده برای قانونی‌کردن فضا شاه‌کلید آقای روحانی خواهد بود، باید الفبای رفتار براساس قانون را آغاز کنیم.

ادامه در صفحه ۱۴

یادداشت

فرصتی برای تامل جریان‌های سیاسی

تهمینه توسی

آنچه در هشت‌سال گذشته بر ایران گذشت برآیند یک اشتباه بوده، اما امروز که وقت تحلیل این اشتباه رسیده، خیلی‌ها طوری عمل می‌کنند که گویی در برآمدن احمدی‌نژاد بی‌تاثیر بوده‌اند.

ایرادی هم نمی‌توان به این ماجرا گرفت، چراکه بسیاری از سیاستمداران ما پای پذیرش مسوولیت که می‌رسد، حافظه تاریخی‌شان تحلیل می‌رود.

آنها که در برآمدن احمدی‌نژاد موثر بوده‌اند هم امروز چنان موضعی گرفته‌اند که گویی اصلاح‌طلبان یا نیروهای تغییرخواه در ایران به گزینه‌ای چون محمود احمدی‌نژاد رسیده بودند و حالا نوک پیکان نقد به سمت هیچ‌کس نیست.

از یافتن مقصران که بگذریم باید دید آیا جامعه ایرانی می‌تواند بار دیگر میزبان «احمدی‌نژاد»های دیگر باشد یا نه؟

این سوال در شرایط کنونی سیاست ایران تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز است.

هرچند همه چیز بر وفق مراد باشد و امور بر مدار ایده‌آل بچرخد اما پرسشگری و طرح سوال پیش‌روی افکار عمومی در ماه‌عسل سیاست و دیپلماسی هم کار موثر و مثبتی است. برای اینکه یادمان نرود همین چندماه پیش بود که هنوز کشور گرفتار ادبیاتی در سیاست و قدرت شده بود که آفات فراوانی برای ایران به جای گذاشت.

شاید در روزهای خوش و خرم اصلاح‌طلبی هم هیچ‌کس تصور نمی‌کرد، فضای سیاسی کشور به سمت گفتمانی شکسته و بسته پیش رود و برآیند آن به تقویت رویکرد پوپولیستی در کشور برسد.

به همین خاطر باید در همین بزنگاه‌های نیمه‌خوش، زنهار داد که ظهور گفتمان‌های مشابه احمدی‌نژاد در ساختار سیاسی ایران، چندان دور از ذهن نیست.

از سوی دیگر نباید فراموش کرد که جناح‌های اصلاح‌طلب و اصولگرای حاضر در قدرت – که البته امروز هر دو طیف کمی به حاشیه رفته‌اند – باید بیش از هر زمان دیگری مراقب نقدها و اظهارنظرها باشند و خیلی نمی‌شود دلخوش بود که در وضعیت آشفته خاورمیانه امروز می‌شود با آرامش‌خاطر در فضای سیاسی کنونی حرکت کرد.

شاید اشتباه تاریخی برآمدن احمدی‌نژاد با حضور دولت یازدهم به سمت جبران رفته، اما نباید فراموش کرد که ظهور رفتارهای تندروانه از هر طیف و گروه سیاسی به بهانه نقد، وضعیت کشور را به سمت نامطلوبی هدایت خواهد کرد.

امروز فرصتی برای تامل نیروهای سیاسی است، برای آنکه به دلایل برآمدن احمدی‌نژاد بیندیشند و ابزار نقدشان را سروسامان دهند.

برای آنکه تلاش کنند هر طور که شده سیاست را به سمتی نبرند که احتمال بازگشت گفتمان‌های پوپولیستی به عرصه سیاست فراهم شود، فراموش نباید کرد که بازگشت سیاست‌های هزینه‌بر این‌بار چندان به مصالح کشور نیست.

گاهی برخی آمدن‌ها، چنان سنگین است که رفتن، چندان از دردهای سرزمین نمی‌کاهد.

نگاه

۷ پیشنهاد برای ۷ سال پیش‌رو

۲۰۱۴، سال «اعتدال‌طلبی جهانی»

مجید رضاییان

در شرایطی که جهان چشم‌انتظار مواضع تحلیلی رییس‌جمهور ایران - دکتر حسن روحانی- است، کارشناسان و صاحبنظران در ایران به تکاپو افتاده‌اند تا در این فرصت بین‌المللی «گفتمان اعتدال» با «نگاهی کارشناسی»، متفاوت جلوه‌گر شود و توجه‌ها را به‌سوی خود متمرکز سازد.

بررسی اجمالی حضور روسای‌جمهور پیشین ایران، به‌خوبی نشان می‌دهد که مجمع عمومی سازمان ملل، می‌تواند پشتوانه‌ای برای تبیین جامع دیپلماسی کشورها به شمار آید؛گرچه بازخوانی کامل مواضع روسای‌جمهور پیشین، نیاز به بحث جداگانه‌ای را طلب می‌کند، با این حال تنها به این نکته می‌توان بسنده کرد که هنوز دولت‌ها و افکارعمومی در سطح بین‌المللی، پیشنهاد موثر سیدمحمد خاتمی درخصوص «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را فراموش نکرده‌اند و اینکه تا چه اندازه آن پیشنهاد توانست برای جمهوری‌اسلامی، کسب اعتبار کند.

اینک اما، شرایط با هر دو دوران یادشده به‌کلی متفاوت است: نه از سویی برخی قدرت‌های جهانی ایران را «محور شرارت» می‌نامند و نه ایران دوره اعتدال «داعیه مدیریت جهانی» دارد. به نظر چنین می‌رسد که همین حالت متوازن، یکی از «طلایی‌ترین فرصت‌ها» را نصیب بازیگران سیاسی و کنشگران بین‌المللی کرده است؛ به‌طوری که دست دولت‌ها از جمله ایران نیز با تعریف نرمش قهرمانانه رهبر فرزانه انقلاب (البته با توجه به بایسته موردنظر ایشان) به‌مراتب بازتر از گذشته خواهد بود. با این حال، تجربه‌های موفق دیپلماسی نشان می‌دهند که وجود شرایط مناسب آن اندازه مهم نیست، بلکه استفاده از شرایط است که می‌تواند عیار سیاست خارجی یک کشور را در سطح بین‌المللی، نشان دهد و به‌دنبال آن فضای تازه‌ای را بیافریند.

با این زاویه نگاه، کارشناسان ارتباطات، روزنامه‌نگاری و روابط بین‌الملل در ایران، معتقدند مطرح‌کردن محورهای پیشنهادی زیر از سوی دکتر روحانی، رییس‌جمهوری کشور در اجلاس سازمان ملل - که بسیاری از چشم‌ها به او و نطقش دوخته شده- می‌تواند شایسته باشد:

۱- پیشنهاد هفت‌سال پیش‌رو از ۲۰۱۴ تا سال ۲۰۲۰ میلادی به‌عنوان «اعتدال جهانی» تا «صلح انسانی» شناخته و نامگذاری شود. از آنجا که در سال ۲۰۲۰میلادی، ما و جهان شاهد «دگرگونی‌های وسیع» در «سطح ارتباطات» خواهیم بود و مفهوم «شبکه‌وند» به‌جای «شهروند» ظهور و بروز جدی‌تری می‌یابد؛ شایسته است تا دولت‌ها و بازیگران سیاسی، خود را همگام با این تحول آماده سازند و به یاد داشته باشند که «زمانه سیاست‌های یکسویه» اعمال قدرت - تا پایان این دهه - کاملا به پایان خواهد رسید. از این‌رو، این هفت‌سال، می‌تواند از گسترش «گفتمان اعتدال در سطح بین‌المللی» آغاز شده و به رویکرد تازه و دگرگون‌شده‌ای از صلح با تاکید بر «صلح شهروند شبکه‌ای‌شده» یا اجتماعی و غیرسیاسی استمرار یابد؛ صلحی که باید از آن به «صلح واقعی یا انسانی» یاد کرد.

۲- زمین این گهواره زیست انسان، به دلیل سیاست‌های یکجانبه‌گرایی با «محوریت رشد صنعتی» بی‌پناه‌تر می‌شود؛ رخدادی که به‌سادگی از کنار آن گذشته‌ایم و با وجود زندگی در دهه دوم قرن بیست‌ویکم، هنوز «محیط‌زیست و نابودی و گرمایش زمین» از حد شعار برای دولت‌ها پا فراتر ننهاده است.

پیشنهاد می‌شود برای جدی‌تر گرفتن این موضوع و ایجاد تمهیدات لازم، همه کشورهای عضو سازمان ملل بر اساس درآمد ناخالص داخلی و میزان صنعتی بودن و لطمه‌ای که از این راه به محیط‌زیست وارد می‌شود؛ صندوق بین‌المللی «کمک به محیط‌زیست» با پرداخت مقرری ثابت، ایجاد شود و این صندوق در کنار مصوبات مجمع عمومی سازمان ملل، الزام‌ها و راهکارهای بهبود محیط‌زیست تا پایان هفت سال پیش‌رو را تدارک ببینند.

۳- «جهان ارتباطات» نه‌تنها اقتصاد، فرهنگ و زندگی اجتماعی را «شیشه‌ای» کرده است؛ بلکه سیاست نیز از این رهگذر تاثیر جدی گرفته و خواهد گرفت. از این‌رو از آنجا که بنا به پیش‌بینی اندیشمندان ارتباطی و جامعه اطلاعاتی، نسل سوم اینترنت در راه است؛ شایسته‌تر خواهد بود تا «گفت‌وگوهای ویژه فرهنگی» تنها با هدف «حل بحران‌های سیاسی و مناقشه‌ها» برگزار شود و از این رهگذر نیز، بار دیگر گفت‌وگوهای تمدن‌ها - با اراده جدی، اما این‌بار از منظری فرهنگی و اندیشه‌ورز - احیا شود. بی‌تردید، در این میان، نقش «گفت‌وگوی ادیان» پررنگ‌تر خواهد بود. دولت‌ها و بازیگران سیاسی باید با تشویق و ایجاد سازوکارهای لازم، بستری مناسب برای این موضوع فراهم کنند.

۴- «حل مناقشه‌های سرزمینی» در برخی از نقاط جهان همچون زخمی کهن باقی و لاینحل مانده است. شایسته است تا در این زمینه، سازمان ملل بنا به منشور مصوب خویش، نقش فعال‌تری در مقایسه با کشورهای سیاسی درگیر در این مناقشه‌ها، ایفا کند؛ زیرا به‌جز این راهی باقی نمانده است و ممکن است دولت‌های درگیر، حاضر به کوتاه‌آمدن یکجانبه‌نباشند.

۵- «رسیدن به صلح پایدار در خاورمیانه» راه روشنی دارد. فلسطین چندین دهه درگیر اعمال قدرت کامل است و مسلمانان و فلسطینیان همچنان از حقوق بدیهی خود محرومند. به‌رسمیت‌شناختن حقوق فلسطینیان، کار دشواری نیست؛ تنها اگر سازمان ملل با رعایت شنیدن سخن آنان را به میان گذارد و قدرت‌های جهانی برای حل این مناقشه و پذیرش این حق مسلم، نقش واقعی سازمان ملل را بپذیرند و از دامن زدن به این بحران پاپس کشند، می‌توان به حل این بحران امید داشت.

ادامه در صفحه ۱۴